

۷۲ - وحدت جمعیه روح

از حضرت بهاء الله ضمن تفسیر حروف مقطعه قرآنیه است قوله الاعلی: "اذا فاشهد ... فی نفسک بانک انت فی حین الذی تسمع و كذلك تبصر و فی حین الذی تسمع و تبصر تنطق بما ترید بحیث لا یمنعک امر عن امر و لا یضدک فعل عن فعل كما انتم كذلك فی انفسکم تنظرون ... ثم اشهد فی نفسک بانک تحرك و تقوم و تنوم و تمشی بشئ واحد و هذا حق معلوم و معذک یظهر منک الاسماء و الصفات كما انتم بكلّ ذلك فی انفسکم تبصرون و تدعون و یظهر هذه الاسماء المختلفه و الصفات العدیده باختلاف ما قدر فی نفوسکم و خلق فی ابدانکم لعل انتم الی معارج العرفان فی انفسکم تعرجون مثلاً ما یقوم انت به فهو واحد لو انتم بكل الاسماء تسمونه او تذکرون و هو فی ذاته مجرد عن کلّ ما انتم به تتکلمون او فی انفسکم الیه تشیرون و لکن بتوجهه الی محل السمع و اسبابه یظهر اثر و صفة و اسم لن یظهر من غیره و كذلك بتوجهه الی محل البصر و اسباب القدر فیهِ یظهر اثر و صفة اخرى و هذا ما انتم به فی انفسکم تجدون و كذلك فی اللسان اذا يتوجه الیه یظهر النطق كما انتم تنطقون و هذا من توجهه الی اسباب الظاهرية فی هیکل البشريّة و كذلك فی الباطن ببصر الباطن فاشهدون مثلاً بتعلقه الی القلب و الكبده و الطحال و الرأس و غیره یظهر باختلاف هذه المقامات اسماء مختلفه كما انتم بالعقل و النفس و الفؤاد تسمون."

و از آنحضرت در لوح رئیس است. قوله الاعلی: "ثم اعلم ان حياة الانسان من الروح و توجه الروح الی جهة دون الجهات انه من النفس ... قل ان الروح و العقل و النفس و السمع و البصر واحدة فی ذاتها و لکن تختلف باختلاف الاسباب كما فی الانسان تنظرون ما یفقه به الانسان و یتحرك و یتكلم و یسمع و یبصر کلّها من آیه ربه فیهِ و انها واحدة فی ذاتها و لکن تختلف باختلاف الاسباب ان هذا لحقّ معلوم مثلاً بتوجهها الی اسباب السمع یظهر حکم السمع و اسمه و كذلك بتوجهها الی الدماغ و الراس و اسباب اخرى یظهر حکم العقل و النفس."

و در لوحی دیگر قوله الاعلی: "حال اگر گفته شود او بصر است او مقدّس از بصر است چه که بصر باو ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سماع است مشاهده میشود که سماع بتوجه باو مذکور و كذلك دون آن از کلّ ما یجرى علیه الاسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است و جمیع این اسماء مختلفه و صفات ظاهره از این آیه احدیه ظاهر و مشهود و لکن او بنفسها و جوهریتها مقدّس از کلّ این اسماء و صفات بوده بلکه دون آن در ساحت او معدوم صرف و مفقود بحت است."

و در لوحی دیگر قوله الاعلی: "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی که در او مثال کلّ ما خلق فی الارض و السماء موجود روح چون از تقیدات عرضیه و شئون تراپیّه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید هر چه فراغتش بیشتر سیرش تندتر و ثابتتر و صادقتر. اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حقّ لا ریب فیهِ چه که مثال کلّ در او

موجود و مشهود اگرچه بعضی او را عالم اصغر نامیده‌اند ولیکن نشهد انه عالم کبیر و تغییر و اختلاف آن بسبب اسباب
اخری بوده و خواهد بود مثل تغییر ذائقه مریض که از شیرینی تلخی ادراک مینماید این تغییر در شیرینی احداث نشده بلکه
ذائقه تغییر نموده."